

## آیا میتوان دروغ نگفت؟

واگر نمیشود... چه دروغی باید گفت و چه دروغی نباید گفت  
این نتیجه آخرین مطالعاتی است که درباره دروغ شده است و البته

يك كلمه آن دروغ نیست

یکروز صبح. دختر کوچک هشت ساله ام مراد در حال دروغ گفتن  
غافل گیر کرد من پای تلفن بودم و می خواستم دعوتی را که مایل بقبول آن  
نبودم رد کنم. میگفتم: «خیلی متأسفم که نمیتوانم دعوت شما را قبول کنم.»  
باور کنید کمال اشتیاق را بحضور در این مجلس دارم اما بدبختانه چون  
در ایام تعطیل در شهر نخواهیم بود تصور نمیکنم بتوانم خودم را به مجلس  
مهمانی شما برسانم...»

همچنان که این حرفها را میزدم ناگهان نگاهم بانگاہ دخترم  
تلاقی کرد. در نگاه او انری از سرزنش و ملامت خوانده میشد. ماقرار  
نبود تعطیل آن هفته را بجائی برویم و در شهر میماندیم و بنا بر این من  
دروغ گفته بودم و دخترم متوجه دروغ من شده بود.  
وقتی گوشی را گذاشتم سعی کردم با دلیل و بهانه دروغ خود را در  
نظر او موجه نشان بدهم. اما هر چه بیشتر برای تبرئه خودم دلیل میآوردم  
اثر سوءظنی که در نگاه آرام و بی گناه او موج میزد بیشتر میشد مگر نه اینکه  
پارها خود من او را از دروغ گفتن بر حذر داشته و درباره مضار دروغ برایش  
داستانها گفته بودم؟

بدبختانه این گرفتاری بزرگی است که غالب مادر زندگی خود  
دچار آن میشویم.

رشته های زندگی اجتماعی ما چنان با دروغ بهم پیوسته است که غالباً  
بی آنکه قصد و اراده ای داشته باشیم دروغ می گوئیم و کسی که ادعای کند  
که هرگز دروغ نمی گوید بنظر من حتی بخودش هم دروغ می گوید!

معمولاً ما روزی چندین بار دروغ می‌گوییم و هر مرتبه بیک دلیل خاص برای حفظ ادب و نزاکت، از روی ترحم، بر حسب اتفاق و یا در نتیجه عادت، گاهی برای اینکه عزت نفس خود را حفظ کنیم و زمانی برای اینکه بغرور و خودخواهی دیگران لطمه‌ای وارد نیاوریم... و طبعاً برای هر یک از دروغ‌های خود نیز اسمی می‌گذاریم دروغ‌های کوچک دروغ مصلحت‌آمیز، دروغ بسی‌ضرد و امثال این‌ها... که اتفاقاً گفتن بعضی از آن‌ها نیز احتیاج بتمرین و سابقه زیاد دارد و در هر صورت دروغ است!

یک دروغ، خواه کوچک و بی‌ضرر باشد و خواه بزرگ و زبان‌آور در بدن ما تولید عکس‌العمل عجیب و پیچیده‌ای میکند.

بمحض گفتن دروغ اول مردمک چشم ما کشاد و بلافاصله جمع می‌شود. فشارخون با سرعت بالا می‌رود. پس از لحظه‌ای از اندازه معمولی نیز پایین‌تر می‌افتد. تنفس نامرتب می‌شود و بعد تعداد ضربان قلب می‌افزاید. حتی پوست بدن نیز از این عکس‌العمل بی‌نصیب نمی‌ماند عدد عرق. آب نمک آلود خود را ترشح می‌کنند و میزان الکتریسته‌ای که در پوست وجود دارد افزایش می‌یابد. در همان حال دهان نیز خشک می‌شود....

در زمان قدیم چینی‌ها که خوب این آثار و علائم را می‌شناختند برای آنکه مشت دروغ‌گویی را باز کنند یک مشت آرد بر پنج بد هانش می‌ریختند و اگر نمیتوانست آنرا فرو بدهد مطمئن میشدند که در اثر دروغ دهانش خشک شده است.

بنابراین، ملاحظه می‌کنید که دروغ صرف نظر از همه ضررهائی که برای اجتماع دارد با طبیعت خود انسان نیز سازگار نیست و با همه این احوال ما دروغ می‌گوییم، برای آنکه شاید دروغ بصورت یکی از لوازم زندگی و وجود ما درآمده است و چنین بنظر می‌آید که از سر آن نمی‌توان گذشت. اما آیا واقعاً اینطور است.

تجربه نشان داده است که از هر چهار نفر یکی دروغ می‌گویند بکنفرانسه‌شان در موقع دروغ گفتن دچار تمام آن عوارض میشود که در بالا شرح داده شده. همچنین ثابت شده است که مردان بیش از زنان دروغ می‌گویند

برای اینکه متاسفانه در اجتماع مایکی از لوازم موفقیت و پیشرفت اینست که انسان خود را بهتر از آنچه هست قلمداد کند و نتیجه کارش را بالاتر از آن که می تواند باشد نشان بدهد.

اما زنان بیشتر بخاطر مسائلی که با احساسات ایشان ارتباط دارد و پس از آن درباره مسائلی که بزندگی خانوادگی ایشان مربوط میشود دروغ میگویند برای اینکه هر زنی دوست دارد زندگی خود را بهتر از آنچه هست وانمود کند و این امر هم کاملاً طبیعی است.

موضوع دیگری که به روانشناسان ثابت شده اینست که بچه ها و پیران خیلی بیشتر از جوانان دروغ میگویند علت اینست که جوانان وقتی در محظوری واقع میشوند موضوع صحبت را بصورت دیگری در میآوردند فی المثل اگر مادری عکس بچه زشت خود را بشمانشان بدهد و از شما بخواهد که زیبایی او را تصدیق کنید شما در جواب خواهید گفت: چه بچه بزرگی! و بدین ترتیب خود را از گفتن حرف دروغی نجات میدهید. در حالیکه بچه ها و پیران چون همیشه خود را دور از اجتماع واقعی حس میکنند دروغ را بعنوان وسیله دفاعی بکار میبرند و یادروغ میگویند و تا توجه دیگران را بخود جلب کنند و با اینکه نشان بدهند که آنها هم برای خود صاحب عقیده و شخصیتی هستند و گذشته از همه اینها دروغ میگویند از این جهت که معنی واقعی حقیقت را خوب درک نمیکنند.

بچه، از موقعیکه، لب سخن میگشاید دوست دارد قوه تخیل و تصور خود را بکار وادارد. آنگاه شروع بتخیل افسانه هائی میکند که قهرمانان آنها موجوداتی عظیم و خیالی هستند. بعضی از آنها همبازی هائی برای آنها اختراع میکنند که اصلاً وجود ندارند. یکی از برادرزاده های من، ساعتها با خرسی نامرئی که اسمش را «مارتین» گذاشته است حرف میزند و برای اوقاصه های خنده دار میگوید...

این حالت معمولاً در بچه هائی پیدا میشود که از پدر و مادر خود توجه کمتری میبینند و میخواهند بدین وسیله خوشتن را بدانها بشناسانند و ضمناً برای تبرئه خویش از بسیاری از کارهای خطا نیز گریزی می جویند در مورد برادرزاده من همه کارهای زشت و ناپسند، کار خرس برنگ او مارتین است شیشه پنجره راهیبه مارتین می شکند و زیرسیکاری پرازخاکستر

راهیسه مارتین روی زمین بر میگرداند و بسازهم همین خرس شیطان و مزاحم است که بچه را در ساعتی که قاعدتا باید خوابیده باشد بیدار نگاه می‌دارد.

عده‌ای از پدر و مادرها در اینگونه موارد قضیه را خیلی ساده و بی اهمیت تلقی میکنند در صورتیکه بعقیده روانشناسان چنین جریانی مهمتر از آنست که بتوان نادیده گرفت. پدر و مادری که باین حرفهای فرزندانشان بخندند و چنین وانمود کنند که همه سخنان او را باور کرده‌اند فرزند خود را مدتی بیش از اندازه لازم در حالتی نگاه می‌دارند که نمی‌تواند فرق میان حقیقت و افسانه را تمیز بدهد. ضمناً اگر هم پدر و مادری بخواهند از اولین مرحله با اینگونه بازیها و سرگرمی‌های فرزند خود مخالفت کنند، او را موجودی مزور؛ که همه کارهای خود را زیر زیرکی و پنهانی انجام می‌دهد بازمی‌آورند: در این حال بچه برای هر کار خود بدروغ متوسل میشود و دروغ برای او بصورت عادت در می‌آید.

بهترین وسیله برای مبارزه با این خیال‌بافی کودک آنست که بحرف او گوش بدهیم، اما قیافه‌ای زیاد جدی بخود بگیریم و باتذکرات مناسب قسمتهای حقیقی و دروغ را باونشان بدهیم.

فی‌المثل اگر فرزند شما ناگهان فریادی کشید و گفت: «من بشکل پلنگی در آمده‌ام!» در چوایش لبخندی بزنید و بگوئید: «راستی؟ خیلی عجیب است. خود من هم می‌توانم گاهگاهی بشکل موش کوچکی در بیایم!» و آنوقت بچه، بتدریج و با کمک شما خواهد توانست حقیقت را از افسانه و دروغ باز شناسد.

بعد از هفت سالگی، معمولاً چه معنی دروغ را می‌فهمد. با وجود این گاهگاهی برای اینکه مورد دعوا و تفریق واقع نشود یا محبتی را ببخورد جلب کند دروغ می‌گوید. در چنین حالی بچه دروغ را بعنوان یک وسیله دفاعی بکار می‌برد چون حقا خود را تنها و بدون -الاح حس میکند. در این سن است که هرگز نباید در مورد بچه‌ای لفظ «دروغگو» را بکار برد اگر پدر و مادری بچه خود را دروغگو ببخوانند بچه به شدت رنجیده خاطر میشود و از آن پس در مقابل هر پیش‌آمدی حساسیت فوق‌العاده پیدا میکند. همچنین

اگر در موردی بفرزند خود سوء ظنی بیرید و او را با استنطاق بکشید و در همان حال باو بگوئید:

«مواظب باش دروغ نکومی، می خواهم حقیقت را بشنوم نه قصه و دروغ بچه چهار این و سوسه میشود که از این پس باید با مهارت و دقت بیشتری دروغ بگوید که شما نتوانید نسبت به دروغ بودن آن سوء ظن پیدا کنید. چنین بچه ای در بزرگی بصورت يك دروغگوی حرفه ای در خواهد آمد یعنی مردی که بی اراده دروغ میگوید و از دروغ گفتن لذت میبرد بهترین طریقه برای صحبت کردن با بچه ای که بمادروغ گفته اینست که نشان بدهیم باو اعتماد داریم و بگوئیم «من مطمئن هستم که تو هیچوقت از جاده صداقت منحرف نخواهی شد»

\*\*\*

اکنون چند کلمه درباره دروغ های بی ضرر بگوئیم:

فرض کنیم رئیس اداره ای واقعا کار دارد و میخواهد ساعتی از زحمت ارباب رجوع مزاحم در امان باشد.

منشی او، در جواب یکی از این ارباب رجوع میگوید: «مناسفانه آقای رئیس چند دقیقه پیش از اداره خارج شده اند» البته منشی دروغ گفته ولی دروغ او از نوع دروغ های بی ضرر است برای آنکه اگر در جواب ارباب رجوع می گفت: «آقای رئیس هستند اما نمی خواهند شمارا ببینند» کوچکترین ضرر را متحمل آن بود که يك نفر بردشنان رئیس اداره اش میافزود. *رسال جامع علوم انسانی*

شوهری یکساعت دیرتر از موقع معمول بخانه میآید و در جواب زنش که علت تاخیر او را میپرسد میگوید:

«قدری در اداره کار داشتم» آقا دروغ گفته برای اینکه در خیابان یکی از دوستان قدیم خود را دیده و ساعتی با او در کافه ای بصحبت نشسته است اما دروغ باو نیز از نوع دروغ های بی ضرر است برای اینکه اگر راستش را میگفت حتما فشارخون خانم بالا میرفت و جار جنجالی بیامیکرد که چرا او را در خانه تنها گذاشته و يك ساعت با دوستش پر حرفی کرده است!

از انواع دیگر دروغها بی ضرر (و شاید حتی دروغهای مفید) حرفی

است که برای خوش کردن دلی میزنیم بی آنکه ضرری بهیچ جا بخورد. مردی خانه جدید خود را بمانشان می دهد. نویسنده ای درباره کتاب تازه اش عقیده ما را میپرسید، کدبانوئی نگاهش را بدهان مادوخته است تا تعریفی درباره غذای دست بخت خود بشنود. در این حال بهیچ جا بر نخواهد خورد اگر بگوئیم: واقعاً خانه قشنگی دارید از خواندن کتاب شما برآستی لذت بردم غذای باین لذیذی کمتر خورده بودم.

همچنین اگر کسی در مجلسی داستان بیسزه ای نقل کرد خنده کوچکی که از شنیدن قصه او میکنیم در حقیقت دروغی است. اما دروغی بی ضرر و شادی بخش. یا وقتی در پیاده روی خیابان میبینیم که مرد مزاحمی بطرف ما میآید و برای رهایی مزاحمت او به پیاده رو طرف دیگر میرویم در حقیقت باز هم مرتکب دروغی شده ایم اما دروغی که بهیچ جا بر نمی خورد دروغ بی ضرر...

### ای دوست

هرگز نرفته از نظرم نقش روی دوست

فارغ نبوده ای دمی از آرزوی دوست

هر رشته ای ز بند علائق گسسته شد

ما مانده ایم و بند دل و تار موی دوست

شودش کل عامه شایه مطالبات ترکی

رتال تمام از آب دینه رود آب روی دوست

دست قدر بطالع من سنگ میزند

ورنه بیای چشم روم سوی کوی دوست

دل را چه ارج گر نکشد رنج دوستی

لب را چه سود گر نکند آفتگوی دوست

غوغای عشق میکشدم خوش بکوی یار

سودای وصل میبردم خوش بسوی دوست

«واصل» بچشم خلق بیا میکند نظر

ای جان من فدای تو و خلق و خوی دوست

«پورحسینی»